

## نقدی بر استراتژی‌های توسعه صنعتی

پس از جنگ جهانی دوم که کشورهای متعددی در دنیا به استقلال رسیدند و در صدد برآمدند تا آثار عقب افتادگی را که معلول حضور استعمارگران بر کشورهایشان بود از بین ببرند.

در این راستا رسیدن به استقلال اقتصادی - صنعتی را یکی از مهمترین عوامل پیشرفت دانسته و بدین جهت در پی یافتن نظریه‌ها و راهبردهایی بودند که بتواند کشورشان را هر چه سریعتر صاحب صنعت نموده و آثار عقب افتادگی را به سرعت از جامعه‌شان بزدايد، یکی از نظریه‌هایی که محبوبیت فراوانی یافت و تقریباً اکثر کشورهای در حال توسعه به نحوی سعی در اجرای آن کردند، استراتژی صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات یا Import - Substitution Industrialisation بود که اقتصاددانان بنامی چون میردال<sup>۱</sup>، نورکس<sup>۲</sup> و پریش<sup>۳</sup> و هیرشمن<sup>۴</sup> از طرفداران و مطرح کنندگان آن بودند.

بطور خلاصه این استراتژی عنوان می‌کرد که یکی از دلایل عقب ماندگی کشورهای در حال توسعه آشنا نبودن با محصولات صنعتی و لذا نبودن نیاز و تقاضا برای آنان است که این نقیصه را می‌توان از طریق واردات این محصولات و آشنا کردن مردم با آنها و ایجاد تقاضا برای آن محصولات جبران کرد و زمانی که تقاضای موثر و قابل توجهی برای این محصولات به وجود آمد، آن‌گاه از نظر اقتصادی قابل توجیه خواهد بود تا این کشورها به تولید این

---

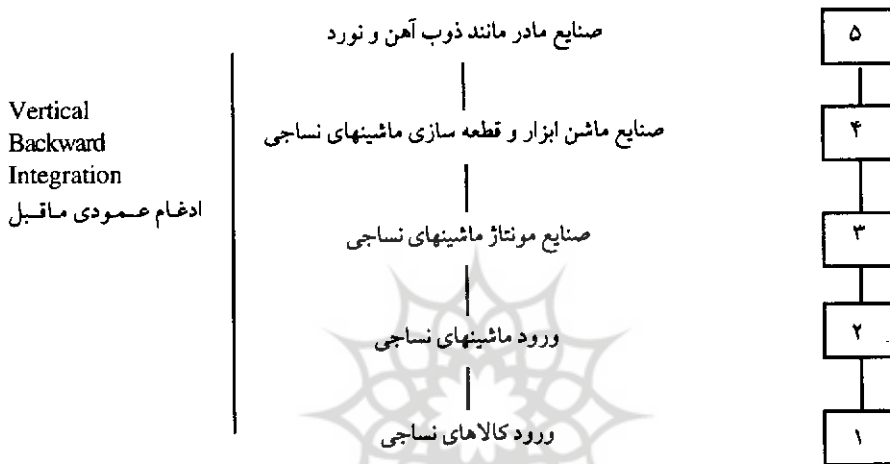
1. Myrdal.

2. Nurkse.

3. Prebisch.

4. Hirschman.

محصولات در داخل، از طریق واردات ماشین آلات لازم مبادرت ورزند و پس از توفیق در این امر، قادر به ساختن ماشین آلات و ایجاد صنایع مادر خواهند بود. به عنوان مثال در صنایع نساجی حالت ذیل قابل تصور بود:



به این ترتیب یک کشور توسعه نیافته ابتدا برای آشنا کردن و ایجاد تقاضا برای محصولات، اقدام به واردات آنها نموده و مردم را با این محصولات کشورهای صنعتی آشنا می سازد و بازاری قابل توجه برای آنها ایجاد می کند.

در گام بعدی ملاحظه می کند که بالاترین رقم وارداتش را محصولات نساجی تشکیل می دهند و لذا در صدد جایگزینی آنها با تولیدات داخلی بر آمده و لذا به وارد کردن ماشینهای نساجی مبادرت می ورزد تا بدین وسیله در داخل قادر باشند نخ را به پارچه و لباس تبدیل نمایند.

در این مرحله به نظر می رسد که بالاترین قلم واردات در این بخش، به وارد کردن ماشینهای نساجی اختصاص دارد، لذا در صدد جایگزینی واردات این محصول با تولیدات داخلی نموده و به ایجاد صنایع ساخت ماشینهای نساجی از طریق مونتاژ این ماشینها اقدام می نماید.

در مرحله بعد دریافت قطعات و ابزار ساخت ماشین آلات نساجی از طریق مونتاژ، بالاترین رقم واردات را تشکیل می دهد و لذا باز در صدد جایگزینی واردات با تولید داخلی

برآمده به ایجاد صنایع ماشین ابزار و ساخت قطعات و ریخته گری می پردازد و در آخرین مرحله به ایجاد صنایع ذوب آهن و نورد و غیره برای تکامل این زنجیره و خود اتکائی صنعتی گام بر می دارد که این حرکت را اصطلاحاً ادغام عمودی ماقبل، یا (Vertical backward integration) یعنی استفاده از پیوندهای قبلی صنعت برای تکامل حلقه های صنعت می نامند.

البته این نظریه توسط مطرح کنندگان این استراتژی ارائه شد که از آن جا که همه کشورهای توسعه نیافته از نظر صنعتی در یک مرحله نیستند لذا نیازی نیست که همه از مرحله ۱ شروع کنند، بلکه بعضیها می توانند از مرحله ۲ یا ۳ شروع کنند.

بعضی از کشورها مثل شوروی سابق نیز ترجیح دادند که از مرحله ۵ شروع کرده و ادغام عمود مابعد را یو به جلو انجام دهند و این استراتژی به استراتژی صنایع سنگین یا صنایع مادر معروف گردید.

بعضی کشورها مانند ژاپن نیز از مرحله ۳ شروع کردند و همزمان رو به جلو حرکت کردند برای تولید ماشینها و محصولات نساجی و ادغام ماقبل انجام دادند برای ایجاد صنایع ماشین ابزار و صنایع مادر.

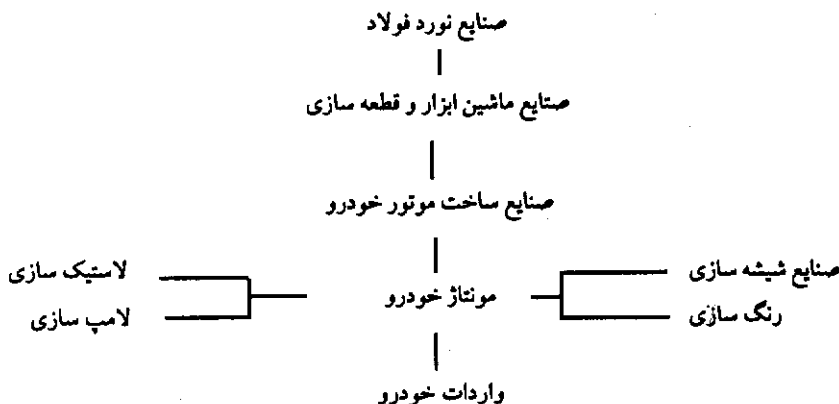
### حمایت از صنایع نوزاد (Infant Industry Protection)

مطرح کنندگان استراتژی برای موفقیت در این زمینه حمایت از صنایع نوزاد را ضروری قلمداد کردند. یعنی همانطور که یک نوزاد احتیاج به مراقبت دارد تا بتواند سر پای خود بایستد این صنایع که نقش نوزاد را دارند و تازه تأسیس هستند می باید تحت حمایت قرار گیرند تا پس از مدتی توان روی پای خود ایستادن و رقابت با سایر رقبای کهنه کار را پیدا کنند. در جهت حمایت از صنایع نوزاد وضع تعرفه های بالای گمرکی برای محصولات مشابه خارجی، اعطای تسهیلات و اعتبارات برای ایجاد صنایع داخلی و معافیت از پرداخت مالیات و غیره پیشنهاد گردید، به عنوان مثال زمانی که کشوری حرکت مونتاژ خود را آغاز می کند برای حمایت از آن با اخذ عوارض گمرکی و سود بازرگانی بالا از خودروهایی خارجی و یا حتی در صورت لزوم ممنوعیت واردات آنها زمینه را برای ایجاد بازار خودروی داخلی فراهم می کند. اما تجربه اغلب کشورهای در حال توسعه نشان داده که از آن جا که این حمایتها بی رویه و توأم با هدف گیری مناسب نبوده عدم رقابت از یک طرف را افزایش داده و تقاضای

روز افزون به محصولات این صنایع به علت نبودن کالای رقیب و اهمیت دادن به کمیت به جای کیفیت، بازار فروشندگان (SellersMarket) را که در آن قدرت غالباً در دست فروشندگان است و خریداران که حق انتخابی ندارند مجبور به تبعیت از تولیدکنندگان نموده و در نتیجه استثمار مضاعف گردیده است. یعنی کالای نامرغوبتر را با بهای گرانتر خریداری می کنند، و صنایع نیز که مورد حمایت بی رویه و بی هدف قرار گرفته اند پس از طی کردن سالها حالت نوزادی به جوان علیلی تبدیل گردیده اند که به علت حمایت‌های مداوم هیچ گاه روی پای خود ایستادن را تمرین نکرده اند. و اگر حمایت، کاهنده بود و در طول زمان و با افزایش قابلیت‌ها و قدرت رقابت صنایع داخلی بتدریج از درجه آنها کاسته می شد می توانست اثرات مثبتی بر روند صنایع سالم و با کیفیت داشته باشد و نبودن این روند و افزایش تقاضای روز افزون داخلی باعث گردیده که اکثر کشورها توان گذر از مرحله ۳ به مرحله ۴ و ۵ را نداشته باشند.

### تجربه ایران

ایران سیاست جایگزینی واردات را از اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ آغاز نمود و در این راستا در بخش‌های مختلفی صنایع مونتاژ در کشور ایجاد گردید به عنوان مثال خودرو از نظر تئوریک بر اساس استراتژی جایگزینی واردات ایران که ابتدا واردات خودرو خارجی را انجام داده بود با این امر تقاضای کافی برای مصرف داخلی ایجاد گردید. در مرحله بعد کشور به ایجاد صنایع مونتاژ خودرو پرداخت و باید مراحل بعدی به ترتیبی که در شکل نشان داده شده اتفاق می افتاد.



بدین وسیله بر اساس تئوری ایران که با مونتاژ خودرو آغاز می گردد در طول زمان، باید قادر می گردید که مجموعه ای از صنایع را ایجاد کند و به یک کشور صنعتی تبدیل گردد. اما عملاً آنچه اتفاق افتاد این بود که به جای حرکت در عمق و ادغام عمودی ما قبل و استفاده از پیوندهای جانبی برای ایجاد صنایع مکمل حرکت در سطح و گسترش تعداد واحدهای مونتاژ خودرو اتفاق افتاد یعنی پس از مونتاژ پیکان، مونتاژ ژبان و رنو، آریا، شاهین، شورلت ایران و غیره صورت گرفت. یکی از علل این امر ایجاد تقاضای فزاینده بود برای خودرو و سهولت و مقرون به صرفه بودن مونتاژ خودرو به جای ساختن موتور خودرو و سایر صنایع مربوطه که با تکنولوژی پیچیده تر و کم سودتر می باشد. لذا کشور از نظر تکنولوژی خودرو سازی به اقیانوسی به عمق ۱ میلی متر تبدیل شد که فقط کارهای سطحی و مونتاژ خودرو را می دانست تا تکنولوژی ساخت یک خودرو کاملاً داخلی را تجربه اکثر کشورهایی که سیاست جایگزینی واردات بخصوص از طریق پیاده کردن صنایع مونتاژ نشان داده که این کشورها در عرض حصول استقلال صنعتی عملاً به وابستگی بیشتری دچار شده اند، زیرا اولاً وابستگی آنها گسترده تر شده و تنوع بیشتری یافته، یعنی اگر قبلاً فقط خودرو وارد می کردند، حال باید لاستیک، پلاستیک، رنگ، قطعات یدکی، شیشه، لامپ و غیره وارد کنند و همچنین به علت این که تعداد زیادی افراد در این کارخانه ها مشغول به کار شده اند و زندگی و معیشت آنها به این صنایع وابسته شده است، در صورتی که کشوری بخواهد به علت قطع وابستگی این واحدها را تعطیل کند با بیکاری انبوه و نارضایتی افراد بسیاری روبه رو خواهد شد و علاوه بر اینها از آن جا که سرمایه های ملی در راه ایجاد این صنایع صرف گردیده و تعطیلی کامل آنها به معنای عاطل ماندن این سرمایه هاست، هزینه فرصتهای از دست رفته را افزایش می دهد و لذا این هم به صورت اهرم فشاری در جهت ادامه حیات این واحدها عمل می کند.

### علل مطرح شدن سیاست جایگزینی واردات

در تحلیل علل مطرح شدن استراتژی جایگزینی واردات در آن برهه زمانی خاص، یعنی بعد از جنگ جهانی دوم و استقلال کشورها علاوه بر نیاز کشورهای تازه استقلال یافته به یک تئوری صنعتی شدن، دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول بیان می کند که چون کشورهای استعمارگر مجبور شدند به بسیاری از مستعمرات خویش استقلال سیاسی اعطاء کنند، و این

استقلال ممکن بود کلاً به سلطه آنان خاتمه دهد، لذا با اتکاء به این استراتژی، در جهت وابسته تر کردن اقتصاد و صنعت این کشورها به خویش می توانستند سلطه خویش را نهایتاً در قالبی دیگر ادامه دهند یعنی با تبدیل جوامع فئودالی و اقتصاد کشاورزی و خودکفائی نسبی این کشورها به اقتصاد نیمه صنعتی وابسته و تبدیل فئودالها به صاحبان صنایع وابسته، قدم اساسی در این راه برداشته می شد و تقریباً تجربه بسیاری کشورها بعد از پیاده کردن این سیاست تا حدودی گویای همین مطلب است تحلیل دیگر مسأله چرخه عمر صنایع (Industry life cycle) و تقسیم بین المللی کار (International Division of labour) را در این زمینه سرنوشت ساز می داند. به بیان دیگر استدلال می کنند که صنایع مختلف یک دوره عمری را سپری می کنند که یک منحنی S شکل را تشکیل می دهد: (شکل) یعنی ابتدا دوره معرفی آنان است که با کندی همراه است سپس با حل مشکلات تکنیکی و ایجاد تقاضا برای این صنعت، دوره رشد که حرکت سریع است آغاز می شود و سپس دوران بلوغ و سپس دوران افول آغاز می گردد که دیگر این صنایع در آن کشورها مقرون به صرفه نیست اما برای کشورهای دیگری که از نظر صنعتی در رده پایین تری قرار دارند می تواند به علت داشتن کارگزاران و سایر مزایا مقرون به صرفه باشد بنابراین کشورهای صنعتی که دیگر فرضاً صنایع نساجی برای آنان مقرون به صرفه نبود این صنایع را توسط سیاست جایگزینی واردات به کشورهای در حال توسعه انتقال می دادند و خود به صنایع با تکنولوژی بالاتر مثلاً صنایع الکترونیک و غیره که ارزش افزوده بالاتری داشتند وارد می شدند و لذا این سیاست در آن برهه خاص یعنی انتقال کشورهای صنعتی از یکسری صنایع با تکنولوژی پایین به صنایع با تکنولوژیهای پیشرفته تر صورت پذیرفت و در این فرایند رغبت سیاست جایگزینی واردات برای پیاده شدن تقسیم بین المللی کار مورد نظر کشورهای توسعه یافته ضروری بود.

### عدم توازنهای ناشی از سیاست جایگزینی واردات

تجربه نشان داده اغلب کشورهایی که سیاست جایگزینی واردات را در جهت صنعتی شدن و توسعه یافتن اعمال نموده اند در عمل با چهار نوع عدم توازن روبرو گردیده اند:

#### ۱- عدم توازن منطقه ای (Regional Imbalance)

بر اثر اعمال سیاست جایگزینی واردات که صنعتی شدن سریع را طلب میکرد، مناطقی

که از نظر موقعیت جغرافیایی یا سایر عوامل مزیت داشتند و مورد توجه قرار می‌گرفتند و بیشتر تسهیلات و امکانات به آن مناطق اختصاص می‌یافت که در نتیجه به مناطق برخوردار مبدل می‌شدند و مناطقی که به علل گوناگون مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفتند، بخصوص روستاها به مناطق محروم تبدیل می‌گردیدند و این امر باعث ایجاد دوگانگی اقتصادی (Dual Economy) در این کشورها می‌شد. بعضی بخشهای بسیار پیشرفته و برخوردار در کنار بخشهای کاملاً عقب افتاده و محروم به وجود می‌آمدند.

#### ۲- عدم توازن ساختاری (Structural Imbalance)

پیرو اعمال سیاست جایگزینی واردات بخش صنعت مورد توجه قرار می‌گرفته و امکانات و تسهیلات در اختیار آن بود و بخش کشاورزی مورد بی‌توجهی قرار گرفته و علاوه بر آن برای جلوگیری از آثار تورم معمولاً سیاست تثبیت قیمتها در این بخش اعمال می‌گردید که باعث می‌شد تولید محصولات کشاورزی برای کشاورزان مقرون به صرفه نباشد و با نارضایتی این بخش را ترک کنند که این موجب نابودی بخش کشاورزی می‌شد. در بخش صنعت نیز از آن جا که بیشترین تقاضا برای صنایع مصرفی بود و تکنولوژی این صنایع آسانتر و با سود آوری بیشتر بودند، بیشترین توجه به این صنایع معطوف گردید. لذا صنایع سرمایه‌ای که ایجاد آنها باعث صنعتی شدن واقعی و ایجاد زنجیره‌های صنعت با استفاده از پیوند بین صنایع می‌گردید و استقلال صنعتی را به دنبال داشت شکل نگرفت.

#### ۳- عدم توازن اجتماعی (Sociol Imbalance)

به تبع پیاده شدن سیاست جایگزینی واردات، قشرهایی از جامعه که توانستند مشاغل سنتی خویش را ترک گفته و جذب صنایع جدید شوند و خودشان را با وضعیت تازه تطبیق دهند منافع سرشاری را نصیب خود ساختند، اما افرادی که قادر نبودند این تطابق را انجام دهند، روز به روز فقیرتر گردیده و مورد بی‌اعتنایی بیشتری واقع شدند. به این ترتیب فاصله فقیر و غنی روز به روز افزایش یافت و افراد کاملاً مرفه و قشرهای کاملاً فقیر و محروم با فاصله‌های بسیار زیاد در جامعه به وجود آمدند.

#### ۴- عدم توازن مالی (Financial Imbalance)

اکثر کشورهای که سیاست فوق را به کار گرفتند، عدم توازن مالی شامل کسری تراز

پرداختها و فشارهای تورمی را تجربه کردند زیرا اولاً افرادی که در مشاغل سنتی خود مانند کشاورزی و دامداری و صنایع کوچک و روستایی مشغول بودند، از نظر خوراک و پوشاک جامعه را در حد خود کفایی نگهداشته بودند به علت بی توجهی آن مشاغل را ترك کرده و به شهر آمدند و به جای تولید مصرف کننده شدند و این باعث می شد که مقدار زیادی از بودجه این کشورها صرف واردات محصولات غذایی و پوشاک گردد و همچنین به علت تغییر الگوی مصرف مردم از کالاهایی که منشا داخلی داشت به کالاهایی که منشا خارجی داشت، روی آوردند در نتیجه واردات روز به روز افزایش پیدا کرد و همچنین وارد کردن قطعات و مواد اولیه مورد نیاز صنایع مونتاژ، این کشورها را با کسری تر از پرداختها مواجه نمود، که برای جبران آن دست به استقراض گسترده زدند و از طرف دیگر باعث کسری بودجه های شدید داخلی و اوضاع تورمی در این کشورها گردید و تعادل مالی این کشورها را بر هم زد. برای کشورهایی هم که صاحب نفت یا سایر مواد اولیه بودند فشار زیادی بر صادرات نفت برای واردات اعمال گردید و بدین ترتیب این کشورها به صورت تک محصولی از نظر صادرات به درآمدهای نفتی شدند. علاوه بر مسائل طرح شده فوق، استراتژی جایگزینی واردات یک استراتژی غیر وابسته به منابع است نه یک استراتژی وابسته یعنی یک کشور برای تعیین اولویتهای سرمایه گذاری خود بر اساس این استراتژی باید بیشترین توجه را متوجه اقلام وارداتی کند و در جایگزین کردن واردات با تولیدات داخلی سعی داشته باشد حال آن که اولاً ممکن است آن واردات بر اساس الگوی مصرف تقلیدی از کشورهای صنعتی به وجود آمده باشد و حیاتی ترین اولویت آن کشور نباشد و ثانیاً آن کشور هیچ گونه مزیت نسبی در تولید آن کالا از نظر منابع نداشته باشد و لذا قابلیت رقابت با سایر کشورها را در دراز مدت برای کشور ایجاد نکند و تنها توجه اقتصادی ایجاد به چنین صنایعی، سیاست جایگزینی واردات و حمایت از صنایع نوزاد باشد، در حالی که اگر این کشورها به جای پرداختن به این صنایع اگر در جهت شناسایی منابع داخلی خویش و استفاده بهینه از آنها بر آیند بسیار موفقتر خواهند بود.

به این ترتیب استراتژی جایگزینی واردات علی رغم همه نویدهای اولیه نتوانست آن موفقیت فراگیری را که پیش بینی می شد به دست آورد و لذا کشورهایی که با تعقیب این استراتژی به همه اهداف خویش راه نیافته بودند در صدد یافتن راه حل جدیدی بودند که سیاست صنعتی شدن از طریق توسعه صادرات (Export Expansion industrialisation) به عنوان طریقه جدید توسط مؤسسه نظیر یونید و (unido) مؤسسه توسعه صنعتی سازمان



ملل متحد تشویق می‌شد و وعده آن را می‌داد که مشکلات ناشی از سیاست جایگزینی واردات را جبران نماید و راهی نو برای روی کشورهای در حال توسعه به منظور رسیدن به توسعه صنعتی و اقتصادی قرار دهد که در این جا به شرح مختصر این استراتژی خواهیم پرداخت.

استراتژی تشویق یا توسعه صادرات (Export promotion or Expansion strategy) پس از سرخوردگی کشورهای در حال توسعه از سیاست جایگزینی واردات، استراتژی توسعه صادرات به عنوان سیاستی که بتواند صنعتی شدن و توسعه اقتصادی را به ارمغان بیاورد پیشنهاد گردید. از آن جا که این نظریه آزادی تجارت بین الملل و استفاده از مزیت‌های نسبی و ادغام اقتصاد کشورهای در حال توسعه به اقتصاد بین الملل را مطرح می‌کرد، بیشتر مورد تأیید علمای اقتصاد نئوکلاسیک واقع گردید. مساله دیگری که در زمینه صادرات مطرح گردید این بود که این استراتژی بر خلاف جایگزینی واردات که یک استراتژی درون‌گرا (inward looking) می‌باشد، یک استراتژی برون‌گرا (outward looking) است. البته این مساله قابل بحث است، زیرا مسلماً کشورهای در حال توسعه که برای بسیاری از مواد اولیه، ماشین‌آلات و قطعات یدکی صنایع مونتاژ نیازمند کشورهای صنعتی بودند و لذا می‌باید با آنان مبادله تجاری داشته باشند و نمی‌توانستند کاملاً درون‌گرایانه رفتار کنند و این مساله عملاً نیز به اثبات رسید.

مطلب قابل ذکر دیگر این که برای استراتژی توسعه صادرات نام‌های گوناگونی که حاکی از برداشتهای نسبتاً متفاوتی از این استراتژی می‌باشد، ذکر گردیده است. به عنوان مثال استراتژی جایگزینی صادرات (Export substitution strategy) که به معنای جایگزین کردن صادرات کالاهای صنعتی به جای مواد اولیه و محصولات کشاورزی از کشورهای در حال توسعه می‌باشد. بعضی کشورها نیز استراتژی توسعه صادرات را ادامه منطقی جایگزینی واردات دانسته و با بهبود بخشیدن به محصولات داخلی، آنها را برای صادرات به عمل آوردند که بعضی از آنها با موفقیت نیز روبه‌رو بودند. نکته دیگر این بود که همان‌طور که در قلب سیاست جایگزینی واردات در یکی از شرایط موفقیت آن حمایت از صنایع نوزاد بود، در قلب سیاست توسعه صادرات بحث ایجاد مناطق آزاد تولیدی و تجاری (Free production and trade zones) مطرح بود و گفته می‌شد اگر چنین مناطقی ایجاد شود که از مقررات گمرکی و سایر مسائل داخلی کشورها مصون باشند. در بسیاری از کمپانیهای خارجی انگیزه سرمایه‌گذاری در این مناطق ایجاد خواهد شد که به تبع سرمایه‌گذاری آنان

تکنولوژی جدید، اشتغال جدید و توان صادرات و ارز حاصل از آن خواهد گردید که توسعه صنعتی کشور را به دنبال خواهد داشت.

بطور کلی وعده هایی را که سیاست توسعه صادرات مطرح می کرد می توان به چهار

دسته تقسیم کرد:

۱- بهبود تراز پرداختهای کشور

۲- ایجاد اشتغال مفید و کاهش بیکاری آشکار و پنهان

۳- ورود صنعت و تکنولوژی جدید

۴- حصول استقلال صنعتی و اقتصادی

۱- بهبود تراز پرداختها: به کشورهای در حال توسعه ای که قبلاً در اثر اعمال سیاست جایگزینی واردات دچار کسری تراز پرداختها شده بودند وعده داده می شد که در جایگزینی واردات جریان مبادله یکطرفه و تنها واردات مواد اولیه صنایع، ماشین الات و غیره باعث شده بود که این کشورها همواره کسری تراز پرداختها داشته باشند و حال آن که اگر این کشورها صادرات داشته باشند می توانند مقدار زیادی از این کسری تراز پرداختها را با ارز حاصل از صادرات جبران نمایند. اما آنچه عملاً اتفاق می افتاد این بود که اولاً از آن جا که ایجاد تسهیلات و امکانات زیر بنائی برای مناطق آزاد تولیدی - تجاری به منظور جلب سرمایه گذاری نیازمند سرمایه گذاری های فراوان که بخش اعظمی از آنان بر اساس واردات تامین می گردید مانند ایجاد فرودگاه، سیستم مخابرات، احداث نیروگاه و غیره، ثانیاً ماشین آلات مورد نیاز برای صنایع صادراتی و مواد اولیه و تکنولوژی و غیره همگی نیاز به ارز داشتند، لذا وضعیت تراز پرداختهای این کشورها ابتدا رو به وخامت نهاد و این برای کشورهایی که از گذشته نیز دچار کسری تراز پرداختها بودند به حدی شدید بود که بحران بدهی ها برای کشورهایی مثل مکزیک و برزیل پدیدار گردید. اما برای کشورهایی که در ابتدا با مشکل حاد تراز پرداختها روبرو نبودید و سایر مسائل مربوط به توسعه صادرات مناسب با وضعیت آنان بود، توانستند نتایج بهتری را نصیب خویش بکنند، کشورهایمانند کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، سنگاپور، از این جمله هستند.

۲- ایجاد اشتغال: این مساله نیز برای کشورهایی که جمعیت نسبتاً کمتری داشتند (در

حدود ۲۰ میلیون نفر) که به این ترتیب جمعیت در سن اشتغال در حدود ۶ تا ۷ میلیون نفر

بود، مشاغل ایجاد شده تأثیری در روند کاهش بیکاری داشت اما برای کشورهای بزرگ با

جمعیت‌های بیش از صد میلیون آن چنان تاثیر چشمگیری نمی‌توانست داشته باشد. علاوه بر این بعضی کشورها مساله مهارت زدایی نیروی کار (De - skilling of labour) را نیز تجربه کردند. به این ترتیب که با ورود صنایع جدید، صنایع سنتی اکثر دچار ورشکستگی شدند و کارگران آنها یا بیکار شدند و یا جذب صنایع مدرن گردیدند. اما به علت پایین بودن سطح سواد و عدم آشنایی با فنون صنعت جدید به عنوان کارگر و یا سرکارگر مشغول کار شدند که به این ترتیب تنها مشاغل سطح پایین این کارخانه‌ها به این نیروها محول می‌شد و لذا امکان احاطه بر تکنولوژی جدید را نمی‌یافتند. به عنوان مثال در هند افرادی بومی صنعت کشتی سازی نیمه صنعتی داشتند که قادر بودند انواع قایق‌های بزرگ و کوچک را بسازند زمانی که یک کمپانی کشتی سازی ژاپنی به سرمایه گذاری در هند پرداخت این مساله باعث عدم رونق کشتی سازی سنتی و ورشکستگی آنان و بیکاری کارگزارانشان گردید که بعضی از آنها جذب کارخانه کشتی سازی ژاپن شدند و در مشاغل غیر تخصصی به کار گرفته شدند و از آن جا که خط تولید جدید هر کدام بخش کوچکی از کار را به عهده داشتند مدیریت و طراحی و غیره در دست خود ژاپن‌ها بود، لذا این کارگران مهارت‌های سنتی خویش را رفته رفته از دست دادند و هند نتوانست تکنولوژی کشتی سازی مدرن را بطور کامل به دست آورد این پدیده در بسیاری از کشورهای در بخش‌های مختلف صنعت مشاهده شده اما در عین حال بعضی کشورها نیز توانسته‌اند با برنامه ریزی اصولی برای آموزش نیروی کار و عقد قرار دادهای مناسب، امکان ایجاد توانایی تخصصی جدید را برای نیروی کار خویش به دست آوردند.

۳- ورود صنعت و تکنولوژی جدید: از آن جا که این نقش عمدتاً به کمپانی‌های چند ملیتی واگذار شده بود که آنها نیز حاضر نبودند تکنولوژی را که بزرگترین سرمایه خویش می‌شمردند، بسادگی در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند بخصوص که کشورهای در حال توسعه نیز از آن مهارت‌های دیپلماتیک و چانه زنی (Power Bargaining) برخوردار نبودند که بتوانند قراردادهای را به گونه‌ای منعقد کنند که امکان دستیابی به تمام اجزاء تکنولوژی به گونه‌ای که بتوانند تکنولوژی وارداتی را مبنایی برای ارتقاء توان تکنولوژیک خویش قرار دهند، به وجود آید.

۴- رسیدن به استقلال اقتصادی و صنعتی: این مساله نیز به تبع حضور کمپانی‌های چند ملیتی و سعی آنها در هر چه بیشتر وابسته نگه داشتن کشورهای در حال توسعه حاصل نشد

بلکه به علت نداشتن برنامه ریزی صحیح تکنولوژی، روند وابستگی آنها نه تنها کاهش نیافت، که بعضاً افزایش نیز پیدا کرد. البته کشورهایمانند کره جنوبی که سیاستگذاری تکنولوژیکی هدفداری را دنبال می کردند توانستند در بعضی بخشهای صنعت به استقلال نسبی دست یابند. در مورد استراتژی توسعه صادرات البته لازم به ذکر است که کشورهایی که وضعیت شان مناسب این تئوری بوده موفقیتهای چشمگیری به دست آوردند و لذا این استراتژی نسبتاً موفق تر از استراتژی جایگزینی واردات بوده است. نکته دیگر در مورد استراتژی توسعه صادرات تا حدی غیر وابسته بودن به منابع کشور است. اگر چه این نقیصه در توسعه صادرات نسبتاً کمتر از جایگزینی واردات می باشد.

#### استراتژی اتکا بر منابع : Resource Based strategy

نقیصه غیر وابستگی دو استراتژی فوق الذکر: منابع، عدم استفاده بهینه کشورهای در حال توسعه از منابع سرشارشان باعث گردید تا استراتژی دیگری که وابسته به منابع باشد، مطرح گردد. در این استراتژی گفته شد که کشورهای در حال توسعه بهتر است ابتدا منابع خویش را شناسایی کنند و سپس به توسعه صنایعی بپردازند که ارزش افزوده حاصل از پردازش این محصولات را در داخل این کشورها جذب نموده و به جای آن که مواد اولیه صادر کنند، محصولات حاصل از این مواد اولیه را صادر نمایند. به عنوان مثال کشوری که منابع نفت در اختیار دارد و در حال حاضر آن را به صورت نفت خام به قیمت بشکه ای در حدود ۱۵ دلار صادراتی کند اگر یک پروسه صنعتی روی آن انجام دهد و از طریق کراکینگ آن را به نفتا (naphtha) تبدیل کند در حدود ۴۰ دلار ارزش پیدا می کند و باز با یک گرالینگ دیگر و تبدیل آن به اتیلن (Ethylene) ارزش آن به ۸۵ دلار می رسد و با یک پروسه دیگر و تبدیل آن به پلی اتیلن قیمت آن به حدود ۱۸۵ دلار خواهد رسید و بعد از تبدیل آن به مواد پایین دستی قیمت آن به بیش از ۶۰۰ دلار می رسد که به این ترتیب ارزش افزوده فراوانی که حاصل گردیده اگر این چنین کشوری صادرات مواد پتروشیمی به جای نفت خام داشته باشد می تواند این ارزش افزوده ها را خود جذب کند. یا صادرات محصولات آلومینیومی به جای بوکسیت و غیره از این قبیل هستند. لذا این استراتژی مطرح می کند که کشورهای در حال توسعه به جای این که از طریق جایگزینی واردات صنایعی را ایجاد کنند که منابع اولیه آن را در اختیار ندارند، به صنایعی بپردازند که می توانند استفاده بهینه از منابع آنان بنمایند و این روند با ناعادلانه بودن

\$ ۱۵	نفت
\$ ۴۰	فتا
\$ ۸۵	اتیلن
\$ ۱۸۵	پلی اتیلن
\$ ۶۰۰	محصولات پایین دستی

تجارت بین الملل که کشورهای در حال توسعه فقط صادرکننده مواد اولیه و محصولات کشاورزی باشند، و به فرایندی که محصولات صنعتی، با ارزش افزوده بالا از این مواد اولیه تولید می گردد دست یابند. کشورهایی مثل ژاپن و کره جنوبی از طریق همین استفاده از ارزش افزوده هایی که از طریق این پروسه های صنعتی روی ارزش افزوده ها ایجاد می کنند توانسته اند تا این حد از موفقیت های اقتصادی را داشته باشند. به عنوان مثال ژاپن در سال ۱۹۹۰، ۱۱۰ میلیارد دلار واردات مواد اولیه داشته و ۲۲۰ میلیارد دلار صادرات، یعنی ۱۱۰ میلیارد دلار مازاد تجاری که این را دقیقاً با استفاده از همان ارزش افزوده های ایجاد شده کسب نموده، حال بحث این است که کشورهای در حال توسعه صاحب منابع، به جای آن که مواد اولیه را به کشورهای مثل ژاپن صادر کنند تا آنها از ارزش افزوده آن استفاده کنند، خود به ایجاد صنایع وابسته به منابع، این ارزش افزوده را به خود اختصاص دهند.

### استراتژی صنایع سنگین، صنایع مادر Heavy Industries Strategy

بعضی کشورها معتقد بودند که بدون داشتن صنایع مادر، صنعتی شدن بی فایده است و توان صنعتی را در ایجاد صنایع مادر می دانستند، به عنوان مثال شوروی از زمان استالین در این جهت گام برداشت که ابتدا صنایع ذوب آهن و غیره را ایجاد نماید و سپس ادغام عمودی مابعد انجام داده و حرکت شکل (۱) را به جای این که از مرحله (۱) شروع کند. از مرحله ۵ شروع نماید و سپس رو به جلو گام بردارد و صنایع واسطه ای و مصرفی ایجاد نماید. اگرچه

کشورهایی مثل هند، چین و خود شوروی توانسته اند با پرداختن به این استراتژی موفقیت‌های نسبی کسب کنند، اما مسأله این است که ایجاد این صنایع که توان بالای سرمایه‌گذاری و مقیاس بالای تولید و داشتن سطحی از تکنولوژی را طلب می‌کند، از توان بسیاری از کشورهای در حال توسعه کوچک خارج می‌باشد و اصولاً راهی عملی برای بسیاری از کشورها نمی‌تواند باشد مگر آن که کشورهای در حال توسعه همکاریهای اقتصادی را با ایجاد بازار مشترک منطقه‌ای گسترش داده و بتوانند به این وسیله توجیه اقتصادی برای احداث صنایع سنگین ایجاد نمایند. و البته این نکته‌ای است اساسی زیرا تا کشورهای در حال توسعه برای صنایع مادر و صنایع سرمایه‌ای، به کشورهای صنعتی وابسته باشند، روند دستیابی به استقلال اقتصادی و توسعه صنعتی کندتر خواهد بود، زیرا کشوری را میتوان کشور صنعتی محسوب کرد که حداقل ۳۳٪ صنایع آن صنایع سرمایه‌ای باشد. در صورتی که این رقم برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه بسیار کمتر است، به عنوان مثال برای ایران این رقم در سال ۱۳۶۷ تنها ۵/۷ درصد بوده که طبق قانون برنامه اول باید به ۸/۵ درصد می‌رسیده لذا اصلاح ساختار صنعت و کاستن از سهم صنایع مصرفی و افزایش سهم صنایع سرمایه‌ای و مادر باید یکی از مهمترین اولویتهای کشورهای در حال توسعه باشد.

### استراتژی تأمین نیازهای اولیه Basic Needs Strategy

با توجه به این که نیازهای اولیه انسان را، خوراک و پوشاک و مسکن تشکیل می‌دهد و این استراتژی که بخصوص برای کشورهای در حال توسعه فقیر توصیه می‌گردد، این مسأله عنوان می‌شود که این کشورها به جای پرداختن به صنایع مصرفی و لوکس که تنها نیازهای قشر خاصی از جامعه را تأمین می‌کند تلاش خویش را برای ایجاد صناعی به کار برند که نیازهای اساسی کل آحاد جامعه را در درجه اول تأمین نموده و با فراهم آوردن شرایط برای تبدیل انسانهای جامعه به سرمایه‌های انسانی که عامل اصلی توسعه اقتصادی می‌باشند بتواند قابلیت توسعه یافتن را افزایش دهند. از این جهت صنایع غذایی، صنایع نساجی و صنایع ساختمان‌سازی و سپس توجه به امر آموزش و بهداشت اولویت دارترین بخشها محسوب می‌شوند.

## نتیجه

تجربه کشورهایشان داده است که هر یک از این استراتژیها به تنهایی نقاط ضعفی را دارند که نمی‌توانند کار آیی لازم را برای توسعه صنعتی داشته باشند، اما تلفیق مناسب این استراتژیها می‌تواند نقاط ضعف را جبران کند، و نکته مهم همین تلفیق مناسب است که با موقعیتهای هر کشوری تفاوت می‌کند، به عنوان مثال استراتژی که برای کره جنوبی بسیار موفق بوده، اگر به عنوان مثال بخواهد برای عربستان پیاده شود ممکن است کاملاً نتیجه معکوس بدهد. لذا تدوین استراتژی جایگزینی واردات، نبودن رقابت که در اثر سیاستهای حمایتی صورت می‌گیرد باعث عدم توجه به کیفیت محصولات و بالا بودن هزینه های تولید و قیمتها می‌گردد، حال اگر این استراتژی با استراتژی توسعه صادرات تلفیق گردد یعنی مقررات به گونه ای وضع گردد که از همان ابتدا درصدی از محصولات واحدهای تولیدی الزاماً به امر صادرات تخصیص داده شود، تولید کنندگان که مجبور به رقابت در بازارهای جهانی هستند باید کیفیت محصولات خویش را بهبود بخشند و در صدد راههای کاهش هزینه ها، اعمال شیوه های صحیح مدیریتی و ابداع و استفاده از تکنولوژی های مناسب برآیند و تجربه ژاپن در این زمینه مثال عینی بارزی می باشد.

نقیصه ای که هر دو استراتژی جایگزینی واردات و توسعه صادرات دارا هستند، غیر وابسته بودن آنها به منابع می باشد که با تلفیق این دو استراتژی با استراتژی اتکاء بر منابع می توان این نقیصه را برطرف نمود. یعنی این کشورها در انتخاب صنایع از صناعی شروع کنند که منابع آن را در اختیار دارند یا مزیت نسبی می توانند در آن داشته باشند، که در بالا ذکر شد. ضعف دیگر این استراتژیها قرار دادن صنعت در مقابل کشاورزی می باشد، یعنی تجربه اکثر کشورهای در حال توسعه نشان داده که صنعتی شدن به قیمت از دست رفتن کشاورزی بوده اما اگر به جای مقابله صنعت با کشاورزی مکمل آن قرار گیرد می تواند اثرات بسیار مفیدی در برداشته باشد. بدین وسیله می توان کشاورزی را محور حرکتهای توسعه صنعت قرار داد. یعنی روند صنعتی شدن از جایی آغاز گردد که بیشترین نیازهای بخش کشاورزی را مرتفع سازد. به عنوان مثال اگر کشوری به این نتیجه رسیده که باید صنایع ماشین سازی را ایجاد کند، به جای شروع کردن از خودرو شخصی، از تراکتور، کمپاین و کامیون شروع کند، و سپس با استفاده از پیوند بین صنایع (Industrial Linkages) در جهت گسترش صنعت ماشین سازی به خودرو شخصی و غیره نیز پردازد، بدین وسیله هم صنعتی شدن آغاز شده

و هم کشاورزی به تبع رشد صنعت رشد نموده است. یا اگر کشوری صنعت پتروشیمی را یکی از اولویت دارترین صنایع خویش قرار می دهد، به جای آن که از لاستیک و پلاستیک شروع کند، از تولید کود شیمیایی و سموم دفع آفات و غیره شروع نماید که ابتدا نیازهای بخش کشاورزی با توسعه صنعت مرتفع گردد و سپس با استفاده از پیوند بین صنایع، صنعت پتروشیمی را نیز گسترش دهد. لذا در صورتی که تلفیق مناسب استراتژیها با توجه به شرایط کشورها از نظر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و جغرافیایی صورت پذیرد امکان موفقیت در راه توسعه صنعتی و اقتصادی که از نیازهای مبرم کشورهای در حال توسعه می باشد افزایش خواهد یافت.

### منابع

- 1-Myrdal / G. Economic Theory and underdeveloped Regions.
- 2-Nurkse / R. Patterns of Trade and Development in J.D. Theberge (ed) Economics of trade Development.
- 3-Prebisch / R. Towards a new Trade policy of Development.
- 4-Hirschman / A.O. the political Economy of Import substitution Industrialisation in latin America.
- 5-Felix /D/Monetarists , structuralists and Import substituting Industrialisation : a critical appraisal.
- 6-Fane / G.consistent measures of Import substitution , oford Economic papers.
- 7-Vernon /R/ international investment and international Trade in the product cycle.
- 8-Kiepatrick C.H. and Nixon , F, I , The Industrialisation of less Developed Countries.
- 9-UNIDO , Industrial Development survey.
- 10-Balassa/B.Export incentives and Export performance in developing countries : a comparative analysis.
- 11-UNIDO - Industrial Free Zones as incentives to promote Export oriented industries.



12-Frank , A.G.Crisis in the third world.

13-Helleiner , G.K. industry characteristics and the competitiveness of mamufactures from less Developed countries.

14-Wiseman , P ." the petrochemical industry ".

۱۵-قانون برنامه پنج ساله اول اقتصادی اجتماعی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

16-Hirschman , A.O. The strategy of Economic Develoment.

